



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۶/۱۲/۲۳



نجیب سخی

ایران پنجاه هزار لغت برای ما صادر میکند!؟

این واقعه را بالای فرخنده سایت اینترنت مطالعه کردم؛ بیان ملاحظات ذیل در شرح این نقیضه بطور خلاصه خالی



از مفاد نخواهد بود. محمد تقی بهار میگوید: "مردم مغرب، مرکز، شمال و جنوب غربی ایران، تا دیری جز به پهلوی یا طبری سخن می گفتند" در مورد دیالمه که معاصر غزنوی ها و بیهقی بودند تقی بهار میگوید: "اشعار فهلوی یا رازی یا طبری یا نثر طبری متداول بوده است؛ یعنی در آن عصری که تاریخ بیهقی به پارسی دری نوشته شده، عراق عجم یعنی ایران موجوده به زبان پهلوی رازی و طبری صحبت میکرد!"

از بحثی که در به اصطلاح ادبیات عصر صفویه در مورد تاجک ها جریان دارد چنین نتیجه گرفته میشود، که تا ختم قرن نوزده، یعنی پایان قاجاریه، همین زبان هائی که تقی بهار از آنها یاد میکند در بین مردم ایران موجوده مروج و مرسوم بوده.

تلاش دولت ایران از شروع قرن بیستم در قاپیدن هویت پارسی بهر قیمتی که شده در حقیقت برای زدودن همین پیوند ترکی ازبکی و مغلی تاریخی سرزمین معاصر ایران؛ با ترک ها و ترکمن ها، گردها و... است، در حالیکه در محدوده سیاسی ایران کنونی به صورت تاریخی کردان، لران، بختیاران، ترکمنان، تالشان، ترک ها و عرب ها متوطن بوده اند؛ به قول ارنسکی در سال ۱۹۵۶م نفوس ترک های ایران تنها در آذربایجان، در حدود پنج میلیون نفر بود، در صورتیکه نفوس کل کشور در همین سال کمتر از نوزده میلیون بوده، هر یک از اقوام ترکمن، گُرد و... با آن بیافزائیم شاید در آن سال کمتر از ده فیصد مردم ایران به فارسی شیرازی سخن می گفتند؛ اما پارسی دری را تاختم قرن نوزده در ایران به جز از اقلیت کوچک تاجکان کس دیگر با آن حرف نمیزد، تنها بعضی شعراء، روشنفکران و دیوان دولتی با آن قسماً تحریر میشد، که این وضعیت در دولت ترکیه عثمانی نیز تا دیر گاه مروج بود؛ اما به هیچ صورت زبان حاکم این جوامع را تشکیل نمیداد.

امروز این حقایق با عام شدن وسایل ارتباط جمعی در سطح جهانی به مشکل قابل اغماض هستند. در یک خبر به تاریخ ۲۳/۰۹/۸۸ در تلویزیون ایران گفته شد: «هفتاد فیصد متعلمین دو زبانه هستند؛ با در نظر داشت اینکه دولت آخوند هر نوع تحول وابستگی زبانی در ایران معاصر را توقیف و سانسور می کند؛ اگر همین خبر را معیار قرار بدهیم که در سال ۱۳۸۸ هـ ش نفوس ایران ۷۵ میلیون تخمین میشد؛ لهذا ۵۲/۵ میلیون ایرانی به زبان غیر از زبان فارسی شیرازی سخن می گفتند، مطابق به همین خبر تنها ۲۲/۵ میلیون به فارسی محاوره می کردند. روی همین علت است که در ایران یک زبان رسمی و یک زبان غیر رسمی وجود دارد (دیده شود آثار خانلری در مورد زبان رسمی

و غیر رسمی)!!»

از جمله هفت قوم یا ملیتی که ایران تأسیس شده در قرن هفدهم از آن تشکیل می گردد، شش آن به زبان ترک و ترکمان (لری و بختیاری)، عرب، گُرد، صحبت میکنند.

در یک خبر؛ اخیراً در سال ۲۰۱۵ م احمد داؤد اوغلو؛ وزیر خارجه و بعداً صدراعظم ترکیه گفت: «اگر از شما دومین شهر ترک زبان بعد از استانبول را بپرسند، حتماً پاسخ خواهید گفت: آنکارا (انقره)؛ اما پاسخ درست شهر تهران است!، اگر آمار صحیح گرفته شود تعداد ترک های تهران از آنکارا بیشتر یا حد اقل برابر آنکاراست!»

صالحی وزیر خارجه ایران، که ملحوظات رسمی را در نظر باید گرفت؛ در مصاحبه ترکیه اش به تاریخ هجدهم جنوری دو هزار و دوازده، که برای مذاکرات اتمی به ترکیه رفته بود؛ گفت: «چهل فیصد ایرانی ها ترک زبان هستند؛ اما به طور قناعت بخش این عدد با تجمع ترکمنان، لران کردان و ... امروز در حدود زیاده از هشتاد فیصد نفوس هشتاد ملیونی ایران را احتوا می کند.»

این مثال ها را بدان جهت ذکر کردم ، که لغات و اصطلاحاتی را که فرهنگستان ایران تولید می کند؛ جهت توحید همین نفوس ترک، کرد، ترکمن، عرب و ... حدود کنونی ایران است، و به تکمیل و تجدید زبان پارسی هیچ رابطه و پیوندی ندارد!، یعنی همین زبانیکه پرویز ناتل خانلری زبانشناس ایرانی آنرا در کتاب زبانشناسی اش «زبان یاجوج و مأجوج» میخواند! زیرا کلمه از ترکی، یکی از مغلی، یکی از پهلوی و ترکمنی و لری و سفلی گرفته؛ مانند زبان اردو در هند قرن هژده، از آن زبان نوی بوجود آورده اند، که با زبان تاریخ کشیده پارسی دری هیچ مناسبتی ندارد، یعنی متاعی جهت مصرف داخلی ایران است تا خود را از شر زبان یاجوج و مأجوج به گفته خانلری نجات بدهد!! ورود مطبعه فرانکلن در تهران و نشر دوباره قسمتی از آثار تاریخی زبان دری در خدمت، تشدید و ادامه همین تعویض و تصرف هویت پارسی قرار دارد؛ زیرا در حاشیه اقدامات دولت ایران در تصرف زبان پارسی دری ملاحظات ذیل قابل تأمل هستند:

تمام لغتنامه هائی که بعد از جنگ دوم در ایران طبع شده اند، بیشک کوشش و زحمت مؤلفین آنها قابل قدر است؛ اما همه اقتباس نیمبند و دستکاری شده؛ شمس اللغات، غیاث اللغات، آند راج و دیگران هستند؛ از یکطرف خصوصیات آوازی و تلفظی کلمات چنانچه در زبان پارسی دری مروج است و لغتنامه های اصلی ذکر هستند، درین اقتباسات حذف شده؛ زیرا این زبان تحریر است نزد ایرانی ها!، یعنی این زبان را مردم به طور عادی و طبیعی بکار نمی برند؛ چون این کلمات برای مطالعه با چشم آباد شده؛ نه برای زبان و آواز؛ لهذا حروف و آواز حروف را ازهم مجزا نموده اند، آنها را به هر سمتی که خاطر شان خواست سمت و جهت می دهند، یعنی حرف را از آواز اصلی و روایتی اش تجرید کردند؛ مثلاً «تائید»؛ آنرا گاهی «تایید» و گاهی «تأیید» می نویسند. در ابتدائی ترین زبان جامعه انسانی از بدایت تا امروز برای عین ساختمان آواز و هجا سه طرز تحریر جداگانه وجود ندارد؛ تنها این وضعیت در زبان ساخت فرهنگستان ایران مروج است. با مشاهده این جعلیات ثبوت این اصل بدست می آید، که این زبان در ایران کنونی ریشه ندارد، یعنی انعکاس شرائط زیست و تعامل تاریخی جامعه ایران نیست. از جانب دیگر درین لغتنامه ها اثری از کلمات و لغاتی که مردم ایران به طور روزانه در کوچه و بازار به کار می برند دیده نمی شود؛ در حقیقت زبان مردم ایران را نفی می کنند؛ لهذا این لغتنامه ها همه نیمبند و دستکاری شده هستند؛ چون با واقعیت زبان جامعه ایرانی تطبیق نمی شوند؛ اما آنها را به زبان مولانا و حافظ و سعدی خام کوک یا خام پیوند می زنند، که این خصوصیت نیمبند و سقط شده این لغتنامه هاست؛ چون، خواسته مردم نیستند؛ بلکه تقاضای دولت ایران است!!

اگر لغتنامه دهخدا نمی بود، از لغتنامه اصلی و اصولی غیاث اللغات استفاده میکردیم و می کنیم؛ زیرا ملا غیاث الدین برخلاف دهخدا که پائین را پایین، رئیس را رییس، هیأت را هئیت و... ننوشته است، کلمات را با املا، انشأ و تلفظ درستی صحیح به دسترس ما قرار میدهد؛ در حالیکه فرهنگ دهخدا؛ املا و انشا را به فارسی شیرازی تطبیق نموده است، و تلفظ کلمات را کاملاً حذف نموده؛ زیرا این زبان برای او زبان نوشته است؛ و نه تقریر!!

(زبان تقریر دهخدا را میتوان در نوشته هایش زیر عنوان چرند و پرند و صور اسرافیل خواند)؛ چون ایرانی ها "پاییز" می گویند، ما هم باید زبان طرز تلفظ و اصول زبان خود را که در آن تکرار ساکنین وجود ندارد، زیرپا بگذاریم و پاییز بگوئیم؛ مثلاً مردم ما گل شب بو را گلشبو می گویند، فرخ را فرخ، جدا است را جداست، سرشته را سرشته، بدتر را بتر، بچه ها را بچه ها... یعنی تکرار ساکنین را در گفتار خود طبعیاً دفع می نماییم؛ اما کسانی که «جدایی، شیدایی رییس، تایید و... می نویسند یعنی ساکنین را برخلاف اصول اجرایی و تلفظی این زبان قطار می بندند؛ به فرموده حضرت ابوالمعانی: «در حقیقت کهنه کور است آنکه گویی نوکر است»، و این مشت نمونه خروار است.

مرجع لغات و کلمات در فرهنگ های ایرانی به حاشیه نگهداری می شوند، حرکات کلمات و لغات بنا بر دلیل گفته نشده کاملاً حذف شده و با خصوصیات تقریبی و نیمکاره فونتیک غربی معرفی می شوند؛ اگر چشم عقل را باز کنیم؛ این وضعیت بجز از ایرانی سازی زبان دری چیز دیگری نیست.

چرا ایران آنندراج، شمس اللغات و یا غیاث اللغات را تجدید چاپ نمی کند؟! لهذا لغتنامه هائی که مربوط زبان دری هستند، باید بادامه شمس اللغات آنندراج و غیاث اللغات قرار گیرد؛ نه اینکه پیرو نشرات سال های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ ایران باشد؛ زیرا درین نشرات انکشاف زبان مطرح نیست؛ بلکه تغیر زبان در دستور کار قرار دارد، مثال آن همین کلمات خود ساخته است، که رابطه عینی با متکلمین زبان پارسی ندارند؛ اینجا من چند کلمه از فارسی زبان واحد را به طور نمونه ذکر می کنم: «برزیکر، تراداد، واژگان، دیدمان، پرسمان، انگاردن، تیره های، خشورگری، و رجاوند، انبازانه، دبیره و ...»، که این اختراعات تنها و تنها زاده ذهن یگ گروه است. شرم آورتر از آن کلمات و لغات فرانسوی را به صورت تحت الفظی ترجمه کرده و داخل زبان می کنند، یعنی شیء مادی، یا معنوی در جامعه شان وجود خارجی ندارد؛ اولاً اسم آنرا وارد می کنند و بعداً موضوع به وجود می آورند و اینرا انکشاف زبان قلمداد می نمایند!!!

کتب و نشراتی که بعد از سال های ۱۹۶۰م به افغانستان می رسیدند، در درهم شکستن فرهنگ و فرهنگیان اصیل نقش درجه اول را داشتند، آنطوری که ماشینخانه کابل را انگریزها، چینی سازی شاکر را جاپانی ها متلاشی کردند، نشرات ایرانی عین نقش را در مورد فرهنگ و مطبوعات ما انجام دادند؛ لهذا نشرات نیمه پارانوگرافیک و غرب زده عصر شاه، ریش و چادر دوران آخوند ها شگاف عمیقی نه تنها در جامعه ما به وجود آوردند، بلکه این خدمتی بود برای دستگاهی حاکمه افغانستان تا به مردم و ملت آن؛ زیرا با سرازیر شدن این نشرات، آثار تاریخی و دانش مندرج در آن در قید کتابخانه های هندوستان باقی ماندند؛ در حقیقت بعد از ختم جنگ دوم دنیائی از اندوخته تاریخی که هر کتله انسانی در روی زمین با گذشت زمان باخود انتقال میدهد؛ ملت ما مجزا گردید؛ همین اکنون تراجم نیمبند و نیمکاره، تحریف و سانسور شده، زمینه پویائی را در افراد مساعد جامعه ما محدود ساخته و ساحه دانش شانرا در

حدود پوشش و استشاره غرب و آخوندها قرار داده است، که گاهی جنبه ضد فرهنگی این نشرات به مراتب وسیعتر و فراختر از پهلوی و سوری فرهنگی آنهاست!! به طور مثال؛ کتاب موسیقی کبیر حکیم ابو نصر فارابی در سال ۱۳۵۷ هـ. ش به اصطلاح فارسی ترجمه شده است؛ بعد از مطالعه این ترجمه؛ چنین نتیجه بدست می آید، که فارابی شخص نیمه بیسوادی بوده، که در حدود دانش قرون اوسطی حکیم قلمداد شده است؛ چون در موضوع بحث اش تسلسل وجود ندارد، فصل های مکمل کتاب گنگ و ناگشوده است؛ چنین تصور پیش می شود که این کتاب شاید تقلید نامکمل از نوشته های یونانی ها باشد، ادبیات و طرز تحریر این کتاب خیلی سست، تکراری و عامیانه است!

خوشبختانه این اثر در سال ۱۹۳۵ م به فرانسوی نیز ترجمه شده بود؛ از مطالعه متن فرانسوی نتیجه ذیل بدست می آید: حکیم فارابی از آن عصر تا امروز یک دانشمند بوده و هست، موضوع موسیقی را به نوع خیلی مسلسل و مدلل شرح میدهد، و آن بخش از موسیقی را که یونانی ها حل و تفهیم نتوانسته بودند، همه را توضیح و بیان می کند؛ پوسته متافیزیکی را که یونانی ها بر موسیقی انسان کشیده بودند آنرا دریده و به دور میریزد؛ پایه های عام موسیقی انسان را چنان عاقلانه پی ریزی می کند، که این موسیقی تا امروز بر مبنای آن استوار است، از اینجاست که موسیقی او یعنی موسیقی مقامی به مثابه ثروت عام انسانیت در یونسکو ثبت شده است؛ لهذا در ترجمه فرانسوی، یکنفر موسیقی شناس موضوع موسیقی را از یک زبان، به زبان دیگری انتقال داده است؛ اما در ترجمه به اصطلاح فارسی موضوع موسیقی را ترجمه نکرده؛ بلکه زبان عربی را ترجمه نموده است؛ لهذا موضوع را به دگم تبدیل کرده، و زبان عربی را به کلمات و اصطلاحات منتزع و ادبیات عامیانه به اصطلاح زبان فارسی تنزیل داده است؛ این ترجمه فارسی نه تنها ضد موسیقی، ضد فارابی و ضد زبان عربی است؛ بلکه فرهنگ و دانش تاریخی تمدن اسلامی را نفی می کند؛ لهذا تراجم ایرانی همیشه تقریبی و از گاو غدودی هستند، که موضوع مورد بحث را خشک و گاهی هم نقض و تحریف می کنند؛ در انتساب حق و ناحق هر پدیده و موضوع بایران؛ حقیقت علمی و عینیت حادثه را نفی می کنند؛ تنها همین که هر جا نامی از فارس برده می شود؛ آنرا با ایران عوض می کنند، بحث تاریخی را از محتوای علمی و عقلی آن تهی می نمایند، موضوع علمی و تاریخی را در سطح مشاجرات بیهوده، بازاری و عمیقاً عامیانه تنزیل میدهند؛ چون اکثر مترجمین به اینکار استخدام شده اند، یعنی خواست و اندیشه فرد نبوده، که خواسته باشد خدمتی انجام دهد؛ بلکه اجرتی بدست آورده؛ لهذا موضوع جنبه علمی را کاملاً از دست میدهد؛ بنا برین علل جنبه ضد فرهنگی آنها وسیعتر از بخش فرهنگی شانست!!

در مورد اشعار بزرگان سلف پارسی دری، شاید همه متن و مضمون آنرا می خوانیم؛ اما همه آنها را به طور دقیق و آنچنانیکه سخنسرا فرموده بود درک، و ادا کرده نمی توانیم؛ زیرا زبان ما از دو بخش حروف و اصوات تشکیل شده است؛ آنچه که ما از کلام شعرای بزرگ می خوانیم حروف هستند، نه آواها؛ افراد زیادی به این اعتقاد عامیانه باور دارند؛ چون با عین حروف کلمات و مفاهیم طرف هستیم؛ لهذا عین زبان هست، رابطه حرف با آهنگ، خصوصیت منحصر به فرد در شعر پارسی دری است، حافظ شیراز اگر با عین حروف، عین کلمات به زبان فارسی شیرازی سخن نگفت به این علت بود که عین آواز وجود نداشت؛ این دو بیتی ئی است از حافظ شیراز البته وقتی که هنوز به زبان فارسی شیرازی میسرود، پرویز خانلری آنرا فلهویات می خواند:

غرت یک وی روشتی از امادی
وغر نه اوینی آنچه ات نه شاد دی

بمی ماچان غرامت بسمریمین
غم ای دل بودات خوار ناچار

ترجمه

در پای ماچان غرامت بسپارم اگر یک رفتار زشت از مادیدی
غم این دل را باید خورد ناچار و گر نه بینی آنچه نشائی دید

با این مثال تفاوت تاریخی زبان پارسی دری و فارسی شیرازی یا آنچه را در ایران به طور تاریخی فارسی می نامند واضح می گردد؛ از اینجاست که بزرگان زبان ما را پارسی دری نامیده اند و نه؛ فارسی!!

بفرمود تا پارسی و دری بگفتند و کوتاه شد داوری
(فردوسی)

دید مرالب آتش پارسی زتب نطق من آب تازیان برده به نکته دری
(خاقانی)

در ترکیب شعر پارسی دری آواها و اصوات به حروف رجعت دارند، یعنی شعر پارسی دری از توازون اصوات حروف به وجود آمده است، تمام بحث صنعت شعری در کوتاهی و بلندی این اصوات خلاصه می شود؛ لهذا کسانی که این اصوات را به طور دقیق ادا و اجرا نتوانند، یعنی اول های کوتاه و طویل را با صامت ها و مصوت ها عوضی بگیرند و تفاوت بین ارتفاع صدا و تعداد هجا ها را درک نکنند؛ مسلماً شعر حافظ، سعدی، فردوسی، انوری، نظامی و... و... را بی وزن قرائت می کنند؛ هیچ تضمینی وجود ندارد همه پارسی گویان، به تئ مطلب سخن سرایان برسند؛ زیرا در ایران بزرگترین تعداد مفسرین و مترجمین اشعار حافظ، سعدی، مولوی و... همین اکنون فعال هستند! ازین جهت است که شعر موزون را ندرتاً در ایران به آهنگ می خوانند؛ اگرچه شعر حافظ یا سعدی باشد؛ زیرا با آهنگی که سعدی و حافظ سخن گفته اند، جدا و متفاوت از آهنگ زبان ایرانی هاست! از اینجاست که با تقلید از زبان فرانسه شعر به اصطلاح نو می نویسند!

اگر رودکی، مولوی، جامی، امیر خسرو... و... موسیقیگر و موسیقی شناس بودند، نه از رخ تصادف است؛ بلکه آنها شعر و آهنگ شعر را می دانستند، یعنی زبان دری و آهنگ زبان پارسی دری را ارج می گذاشتند؛ روی همین علت است که از فرغانه و سمرقند و بخارا و بلخ تا هرات و سیستان و یا از دهلی و کابل غزنی الی نیشاپور و شیراز، تمام این سخنوران نه تنها لهجات محلی متفاوت داشتند حتی زبان های جداگانه از همدیگر داشتند؛ اما همه در قید آهنگ زبان دری شعر سروده اند و نثر نوشته اند؛ زیرا این آهنگ قابل شمارش و انتقال است؛ که این خصوصیت در طی یک هزار و دو صد سال از نسلی به نسلی تا عصر ما رسیده است؛ لهذا نباید گذاشت که این گنجینه هزار و دو صد ساله را فرهنگستان ایران متلاشی و نابود کند؛ زیرا تمام باریکیها و لطف زبان پارسی دری تنها در پرتو و مجاورت علم عروض قابل درک و لمس است. فرهنگستان ایران حتی در خیال هم رهی علم عروض را عبور نکرده؛ چگونه میتواند لغت یا کلمه برای زبان پارسی دری بسازد؛ مگر برای زبان فارسی اسپرانتو!.

کسانیکه تا سطح استاد زبان از برکت همین نشرات ایرانی در کشور ما رسیده بودند؛ ولی رابطه بین زبان و آهنگ آنرا تا هنوز درک نکرده و برای اولین بار به آن برمیخورند؛ چنین افراد که قضاوت در مورد زبان ما را بیهوده

استحقاق طبیعی خود می دانند، و به دهل زبان واحد می رقصدند؛ چون تمام دانش شان از مطبوعه فرانکلن طهران ناشی شده است! و این سطح برای صدور تصمیم و فیصله در باره زبان یک ملت مکفی و قناعت بخش نیست!! که مثال چنین قضاوت را در اکثر مقال های کتابی زیر عنوان "سرگذشت زبان فارسی دری" می یابیم! این نوشته ها یک ته و مخرج مشترک با هم دارند و آن اینکه: فارسی را زبان واحد قبول کنیم !!، متکی با همین افراد و سطح شناسائی ادنای ماست، که دولت ایران بخود اجازه میدهد، لغات و کلمات ذهنی و خود پرداخته فرهنگستان ایران را مانند متاع تجارتی به وطن ما صادر کند، و یا کتاب املا و انشای فارسی دری پروفیسور رسول رهین، این شخص علاوه بر اینکه نقش همزه را در زبان پارسی دری نمی داند؛ قدمی جلوتر رفته حتی آنرا جزء الفبای زبان ما قبول ندارد و یا مانند ایرانی ها از هجاهای دو حرفه و سه حرفه صحبت میکند؛ چیزی که در زبان دری اصلاً وجود ندارد! ؛ چون او فارسی و پارسی دری را باهم عوضی میگیرد.

ابن سینا میگوید: «حرف و حرکت یک مقطع یا هجا را به وجود می آورد». من یادآور می شوم در زبان ما هجا؛ حرف و یک حرکت است و بس!!.

اگر فرهنگستان ایران تا کنون خصوصیات ذاتی زبان پارسی دری را، نه درک کرده، و نه پیموده است، چگونه می تواند برای این زبان لغت و اصطلاح تولید کند؟! این زبان یک ملت و یک کتله انسانی هست، یعنی یک عینیت ناطق و زنده است؛ نباید آنرا با ماشین چوچه کشی مرغ عوضی گرفت!!

هیچ تجدد و تکامل در روی زمین؛ سنت و روایت جامعه انسانی را نقض و نابود نکرده؛ بلکه از بطن کهنه نو را بیرون آورده، و آنها را منطبق با شرائط عینی محیط و وسایل زیست جماعت بشری. گاهی که فرهنگستان ایران حرکات و ممدودات را با کانس و واول اروپائی تعویض میکند و یا هجا و مقطع را مانند اروپائی ها سیلاب می نامد و شعر عروضی را کاملاً نابود میکند؛ در حقیقت اقل از هزار و دو صد سال سنت و روایت زبان پارسی دری را عملاً سر میزند؛ این عمل را تجدد و تکامل نامیدن؛ به ذات خود یک تحریف، تقلب و دروغ است!!

همه ایران زدگان! و نشخوارگران! چشم عقل را بگشائید!؛ در حقیقت تکثرات همین دروغ را که تعدادش فعلاً به پنجاه هزار رسیده؛ می خواهند برای ما صادر کنند؛ این جعلیات با زبان پارسی دری ملت ما و دیگر ملل پارسی زبان هیچ واسطه و پیوندی ندارد!!.

انتهی